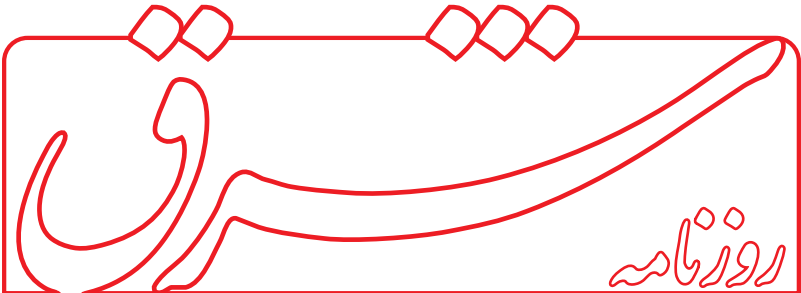




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲
نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب
تلفن: ۲۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir

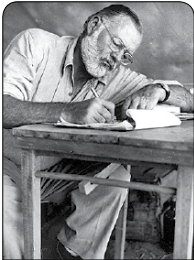
تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۰ اذان مغرب ۱۷:۳۲ اذان صبح فردا ۵:۲۲
طلوع آفتاب ۶:۴۶

شتر



چهارشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۹۰ | ۱۵شوال ۱۴۳۲ | ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۱ | سال نهم | شماره پیاپی ۱۳۴۲ | شماره ۴۱۹ دوره جدید | ۲۰صفحه

«خورشید هم طلوع می‌کند» همینگوی در ایتالیا



گروه تئاتر «لوئیر ریپر سرویس» که سال گذشته اقتباس «گتسیی بزرگ» فیتزجرالد را به روی صحنه برد،رمان معروف «خورشید هم طلوع می‌کند» ازنست همینگوی را به صورت اثری نمایشی اجرا می‌کند. زمان نمایش «خورشید هم طلوع می‌کند» تقریباً نصف زمان اقتباس نمایشی «گتسیی بزرگ» است و بیش از سه ساعت و نیم به طول می‌انجامد. «جان کالینتز» این اثر را با نام «انتخاب» کارگردانی کرده است. «خورشید هم طلوع می‌کند» از معروف‌ترین رمان‌های همینگوی است که تاکنون اقتباس‌های بسیاری از آن انجام شده است.

چهارشنبه‌بینی

نقش رسانه در نمایش



بهاره رهنما

■ این روزها با دوستی مصاحبه‌ای داشتم درمورد ارتباط رسانه و هنر نمایش. سال‌هاست که دیگر مصاحبه‌ها به گمانم اگر چیزی از همین اندک‌اعتبار و مقادیری محبوبیت من در میان مردم و همکارانم نکاهد، می‌دانم که بی‌شک چیزی به آن اضافه نمی‌کند. مجال اندک، این روزهای عمرم مرا بر آن داشته که خیلی کمتر از روزگار ۲۰سالگی‌هایم مصاحبه کنم، مگر اینکه مصاحبه‌ای که پیشنهاد می‌شود یکی، دو فاکتور مهم و اصلی را براریم تضمین کند. یکی جنبه اطلاع‌رسانی و آگاهی دادن به نسل جوان‌تر است و فاکتور دیگر که کاملاً جاذب‌لبانه است افزودن چیزی به دانش، آگاهی و شناختن از خود و عرصه‌ای است که سال‌ها در آن حضور دارم. مصاحبه‌ای که در آغاز به آن اشاره کردم، هر دو اینها را در خود داشت و به خیلی از سوالات خودم برای ماندن در طول ۱۲سال اخیر در عرصه مطبوعات ایران باوجود همه حرف و حدیث‌هایش جواب داد. در میانه مصاحبه، سوال خیلی خوبی که از من شد مرا به نوشتن ستون این هفته واداشت؛ اینکه درمورد تئاتر کدام اثر نمایشی به گمان من بیشترین تاثیر را به عنوان رسانه بر مخاطبش داشته است. جوابم بی هیچ شکی محمد یعقوبی و مجموعه آثار او به عنوان یک نویسنده و کارگردان در طول بیش از یک دهه حضور حرفه‌ای و مستمر در نمایش ایران بود. تاثیری که همان جلودانگی را که این روزها دیگر فراتر از مرز نوارهای سلوینستی سینما و تصویر بر مخاطب و درون و دیدگاه او به جای می‌گذارد و یک دوره تاریخی -اجتماعی سخت درگیر با تربیت رولتی این مردم را برای همان مخاطبان نمایش بدون ثبت بر هیچ نگاتیوی جلودانه کرد. شنیدیم که محمد یعقوبی این روزها قصد دارد مجموعه‌ای از همان آثار را دوباره روی صحنه ببرد که انتخاب هوشمندانه‌ای در شرایط امروز است.همین روزها «مستان ۶۶» او با بازی باران کوثری، رویا افشار، آیدا کیخانی، علی سربلی و جمعی دیگر از اعضای همیشگی گروه او در مجموعه تئاترشهر روی صحنه است.

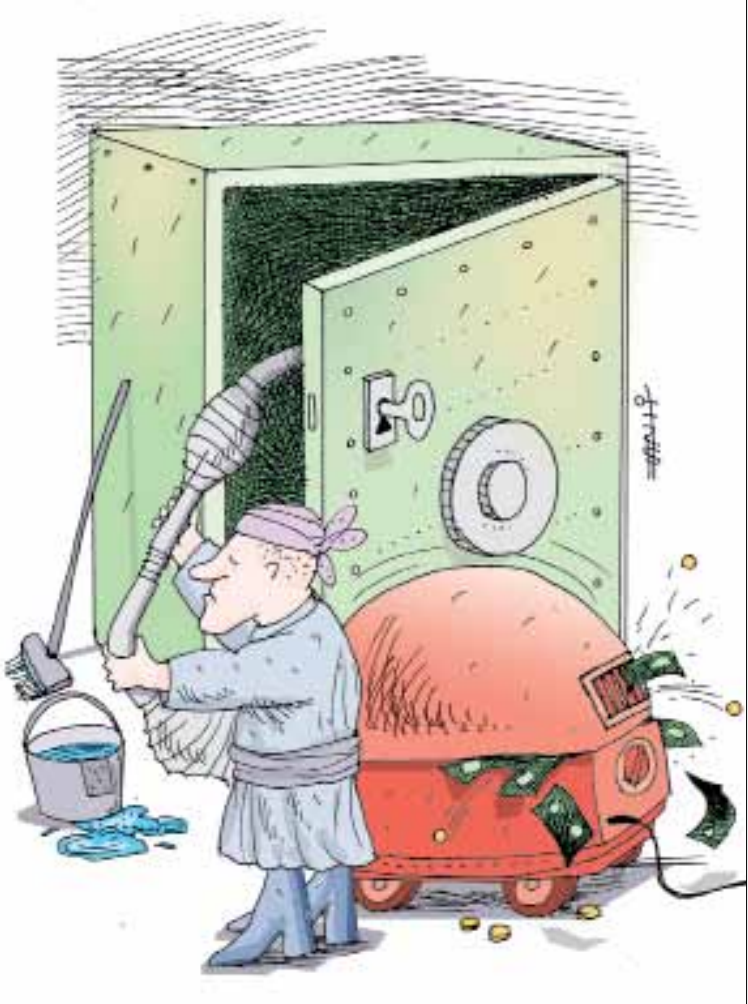
کارتون خواب

کیوان زرگری

cartoononline.persianblog.ir



در حاشیه بزرگترین اختلاسی تاریخ ایران از ۷ بانک کشور



گزارش نایاب‌های پرفروش

حمید جعفری

یک آدم‌ربایی» نوشته «گابریل گارسیا مارکز» در یکی، دو روز گذشته فروش فوق‌العاده‌ای داشته و پیش‌بینی می‌شود تا هفته دیگر در میان رده‌های بالای جدول پرفروش‌های هفته نشر «چشمه» قرار گیرد. کمی آن‌طرف‌تر در جهت شرق جغرافیایی در پیاده‌روی جنوبی نشر «ثالث» کتاب‌های «النجیل سفید» نوشته «توبیاس وولف» با ترجمه «سدالله امرایی»، «همایز» از «پوردی» باترجمه «حسن چاوشیان» و «تبارهای دولت استبدادی» اثر «پری اندرسون» با ترجمه «حسن مرتضوی» از پرفروش‌های نشر ثالث به شمار می‌رود. کتاب «گزارش یک آدم‌ربایی» نیز متوسط روزانه پنج جلد در این فروشگاه به فروش می‌رود. «گزارش یک آدم‌ربایی» ترجمه «کیومرث پاسی» توسط نشر «علم» منتشر شده و در راسته انقلاب و گذر فرهنگی خیابان کریم‌خان‌زند روی پیشخوان کتلفروشی‌هاست.

■ ■ ■

«ماروخا پاچون» و شوهرش «آلبرتو وی بامیزار» در اکتبر ۱۹۹۳ به من پیشنهاد کردند درباره شش ماه ربایش «ماروخا» و تلاش‌های سرسختانه «آلبرتو» برای آزادی او، کتابی بنویسم. طرح نخست به پایان رسیده بود که فهمیدم این آدم‌ربایی را نمی‌توان جدا از دیگر موارد آدم‌ربایی که همزمان در کشور روی داده بود، مورد بررسی قرار داد». اینها را «مارکز» در مقدمه کتاب «گزارش یک آدم‌ربایی» در ماه می ۱۹۹۶ نوشت. شاید با گذشت ۱۵سال از خلق این اثر برای آقای «مارکز» هم جالب باشد که این کتاب این روزها در ایران طر‌فاران بسیاری دارد.

برداشت آخر

کتاب‌فروشی‌های خیابان انقلاب را راسته خیابان کریم‌خان‌زند که اغلب پیاده‌روهای مناسبی هم برای قدم زدن به شمار می‌روند به دلیل عرضه آن یار مهربان یا همان کتاب، بخشی از هویت و به صورت نهادهی تاریخی در زندگی اجتماعی و فرهنگی و حتی سیاسی تهران به شمار می‌روند. اهمیت این پیاده‌روها گاهی دو صد چندان می‌شود آن هم زمانی که قرار باشد کتابی نایاب شود یا به دلیل پرفروش شدن‌اش برای خرید آن، مخاطبان جلوی هر دکه و فروشگاه‌ی صف بکشند. آن زمان است که سوزنی اگر در این پیادرو بیفتد به زمین نمی‌رسد. البته ماجرا در آن‌سوتر از آب‌ها کمی توفیر دارد. مثلاً در بلاد غرب پیش‌بینی شده است برای رونمایی از «1Q84» کتاب جدید «هاروکی موراکامی» کتاب‌فروشی‌های آمریکا تا نیمه شب باز باشند. اگر چه در ایران جلوی فروشگاه‌ها مانند غرب دور برای نویسنده و رونمایی از کتابش فرش قرمز و برای مخاطبان صرف کیک و نوشابه برپا نمی‌شود اما همچنان مخاطبان خودجوش به دنبال تازه‌ها و داغ‌های نشر و کتاب می‌روند و آمار و ارقام جالبی را رقم می‌زنند.

■ ■ ■

«بگذارید میترا بخوابید» اثر «کامران محمدی»، «حرف‌ها» اشعار «گروس عبدالملکیان»، «کلاغ» نوشته «فرشته نوبخت»، «یوسف‌آباد خیابان سی و سوم» از «سبنا دادخواه» و «تکران نباش» رمان «مهسا مجبعلی» از پرفروش‌های هفته اخیر نشر «چشمه» بودند. البته به گفته «کاوه کیاپیان» از مدیران نشر «چشمه» کتاب «گزارش

نگاه

یک درس، یک فرصت، یک تهدید

محسن خیمه‌دوز

سقوط قذافی در ادامه دومینوی سقوط دیکتاتورهای کپ‌زده خاورمیانه عربی ضمن اینکه فرصت بسیار خوبی برای مردم عقب‌نگه داشته شده لبیبی ایجاد کرد تا بتوانند به سمت آزادی، مدنیت، عقلانیت و زندگی آبرومند حرکت کنند، دربرگیرنده تهدیدی بزرگ برای مردم لبیبی (و شاید برای مردمان سایر کشورهای منطقه هم) است. تهدیدی به نام لمپنیسم قبیله‌گرا که به‌مثابه یک درد مزمن در ساختار بومی، فرهنگی این کشورها جاخوش کرده است؛ تهدیدی که دیکتاتوری قذافی (و دیکتاتورهای عربی) مجالی برای بروز و ظهور آن نگذاشته بودند و به همین دلیل در روزهای آینده و پس از مواجه شدن مردم با مسایل جدی و متکثر، تهدید لمپنیسم قبیله‌گرا خود را نشان خواهد داد و البته باید امیدوار بود که منطقه را با طالب‌انگری نوینی روبه‌رو نکنند. اما از این فرصت و تهدید که بگذریم درسی که می‌توان از سقوط قذافی گرفت از همه مهم‌تر است. قذافی، همچون برخی از هم‌صنفان ساقط شده یا در حال سقوطش،ر با یک آرمانی سر کار آمد. نقطه عزمیت او انقلابی‌گری دگرس‌تیز و خود – حق‌پنداری بود (به کتاب مقدس و مسخره او که کتاب سبزش می‌نامید، نگاه کنید). قذافی با همین نقاط شروع، از همان روز آغاز، شکستش رقم زده شده بود. اما چرا امروز و با چند دهه تغییر فرجامش آشکار شد؟ و چرا باید یک فرد آرمان‌خواه ایدئولوژیک‌اندیش و تنولوژیک‌انگار انقلابی که حمایت انبوه مردم را هم با خود داشته، چنین خوار و ذلیل با قدرت وداع کند؟ پاسخ نه در تقلیل‌دهی این مساله به درونیات اگزیستانسیالیستی است، نه در فرو کاهی آن به دشمنان خارجی و نه حتی در تقلیل‌دهی آن به ویژگی‌های شخصی قذافی. پاسخ در تفاوت دو نوع ذهن است؛ ذهنی که دیداری است و ذهنی که مساله‌گراست. ذهن دیداری، برای فهم یک حقیقت و یک نتیجه، باید آن را ببیند و تجربه کند. کودک نمی‌تواند سوختن پوستر دست را بر اثر تماس دست با آتش یا بخاری درک کند و بفهمد و تحلیل کند مگر به صورت دیداری و پس از آن است که تا پایان عمر حتی شاید به صورت افراطی از سوختن می‌هراسد؛ به‌طوری که برخی از این هراس او به‌مثابه اهرمی برای کنترل او استفاده می‌کنند مثلاً اینکه اگر فلان کار

آقای دوزنقه

اهمیت «حسن» بودن

جواد مجابی



■ حسن برای همسایه‌اش، یک همسایه است، برای زنش شوهر و برای بقیه فقط حسن، او را در کوچه می‌توان دید، دعوت می‌کنیدش به کار. تا باغچه‌تان را بیل بزنند. حسن باغچه‌تان را بیل می‌زند. تا بار خود را به جایی برسانید، حسن بار را روی دوشش می‌گذارد و دنبال‌تان می‌آید. تا اتاق‌ها را رنگ بزنند حسن اتاق‌ها را هم رنگ می‌زند. شما سرش داد می‌زنید، ساکت می‌ماند. از کارش ایراد می‌گیرید، ساکت می‌ماند. غذای شب مانده به او می‌دهید، ساکت می‌ماند. شما خیال می‌کنید او یک گوسفند است. او هم خیال می‌کند، شما یک گرگ هستید.

■ ■ ■

حسن مرد آسانی است. در کوچه‌اعلامت را به آرامی نگاه می‌کند. در میتینگ‌ها به آرامی فریاد می‌کشد. در روضه‌خوانی به آرامی گریه می‌کند. در خانه اگر شام باشد به آرامی می‌خورد. اگر نباشد به آرامی زنش را کتک می‌زند.

■ ■ ■

حسن مرد قانعی است. شب‌ها نان و چای می‌خورد. ظهرها هم همین‌طور. اما صبح خودش را می‌تواند بدون صبحانه هم شروع کند. حسن یک سماور روسی دارد که زنش آن را همیشه برق می‌اندازد، حسن نان بربری را دوست دارد اما عادت ندارد توی خمیر بربری را بکاوَد.

حسن معتقد است سکنجبین چیز خوبی است. و معتقد است که دیگر سکنجبین خوب گیر نمی‌آید.

■ ■ ■

حسن مرد بی‌اطلاعی است. نمی‌داند روزنامه به خاطر او چاپ می‌شود. او فقط به عکس‌ها نگاه می‌کند. نمی‌داند که بانک‌ها به خاطر پس‌انداز به او جایزه می‌دهند.

نمی‌داند شاعران سیبلو به خاطر او قافیه می‌بازند. او خودش سیبل دارد. وقتی به او می‌گویند آدم نادانی است تنها می‌گوید عجیباً. وقتی به او اشاره می‌کنند که خیلی خیره‌ها هست، او خود را نمی‌یازد.

■ ■ ■

در خانه حسن کسی بی‌کار نیست. پسر بزرگش در دکان آهنگری نعل می‌سازد. حسن خوشحال است که کار پسرش او برای جامعه فایده دارد. پسر کوچک‌تر او بلیت می‌فروشد. حسن خوشحال است که پسرش در خوشبختی مردم دخالت دارد. کوچک‌ترین پسر، شیشه‌های خانه مردم را می‌شکند. حسن می‌گوید این هم کاری است و پسرش را کتک می‌زند. حسن دو دختر دارد، یکی بزرگ‌تر از آن است که کاری نکند. و یکی کوچک‌تر از آن است که کاری از دستش برآید.

■ ■ ■

حسن به فکر شوهر دادن دختر‌هاست. زن حسن هم به فکر شوهر دادن دختر‌هاست. اما داماد مناسب همیشه به خانه همسایه می‌رود.

■ ■ ■

حسن در سوگواری‌ها خوشحال است و در جشن‌ها سوگوار. با این همه او از آتش‌بازی خوشش می‌آید. و خوشش می‌آید که لامپ‌های سه رنگ را به خانه بیاورد. در شجاعتش همین بس که نقش شیری را بر بازوی چپ کوفته است و حال دنبال کسی می‌گردد که خورشیدی بر آن بیفزاید.

■ ■ ■

یک بار حسن یقه خود را در خیابان چاک داده است. در تیمارستان، در کلاتری و در محل شایع شد که علت اصلی گرما بوده است. حسن تصمیم دارد در یک روز زمستانی یقه خود را جر بدهد.

■ ■ ■

حسن در پایتخت زندگی می‌کند اول پای دیوار می‌خوابید بعد روی چرخ‌دستی می‌خوابید. بعد توی دکان بعد ازدواج کرد و در اتاق خوابید، اما تا فرصت پیدا می‌کند جایش را در هوای آزاد می‌اندازد. وقتی حسن قصه زندگی‌ش را می‌گوید، بچه‌ها می‌گویند ما هم می‌خواهیم پای دیوار بخوابیم. مادرشان نان و چای آنها را می‌دهد و می‌خوابان‌شان. زن عصبانی است به حسن می‌گوید دهاتی! حسن می‌گوید مگر تو دهاتی نیستی؟ زن می‌گوید: نه، هیچ‌وقت، پدرم دهاتی بود.

